

# اعتبارات ماهیت و تحلیل چگونگی جریان آنها در «وجود» از دیدگاه ابن سینا

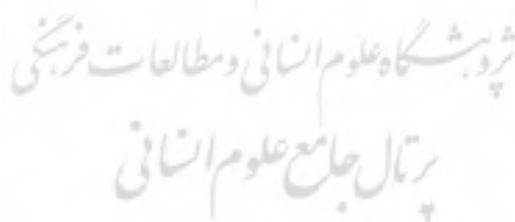
علی ارشد ریاحی\*<sup>۱</sup>، جواد عظیمی دستگردی<sup>۲</sup>

## چکیده

اعتبارات «بشرط لا» و «لابشرط» و «بشرط شیء» در فلسفه ابن سینا اهمیت ویژه‌ای دارد. از نظر او، آنها هم در ماهیت جاری می‌شوند و هم در وجود. از نظر ابن سینا این اعتبارات در مفاهیم کلی جاری می‌شود و در نتیجه، ارتباط ذهن و خارج و جنبه‌های مختلف حکایت‌گری یک مفهوم کلی تبیین می‌شود. اگرچه عمده کاربرد این اعتبارات در مفاهیم ماهوی و برای تبیین کلی طبیعی و نحوه وجود آن در خارج، همچنین نپذیرفتن نظریه مثل افلاطونی و فرقی گذاشتن بین جنس و ماده و فصل و صورت است، اما از طرف دیگر با جاری ساختن این اعتبارات در مفهوم وجود، حصصی از مفهوم وجود به دست می‌آید که علاوه بر مشکک ساختن وجود، باعث می‌شود وجود واجب در ذهن تعینی واقعی داشته باشد؛ به این ترتیب، می‌توان احکام و اوصاف خدا را مورد نفی و اثبات قرار داد، به طوری که اعتبار معرفت‌شناسی داشته باشد. ابن سینا به نحوی وجود خدا را «بشرط لا» تعریف می‌کند که نمی‌توان تنها با این اعتبار، آن را با «لابشرط» بودن وجود حق در کلام عرفا منافی دانست.

## کلیدواژه‌ها

ابن سینا، بشرط شیء، بشرط لا، لابشرط، وجود



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

arshad@ltr.ui.ac.ir  
jazimi067@gmail.com

۱- نویسنده مسئول: استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.  
۲- دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.  
تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۷

## بیان مسئله

مباحثی چون دوگانگی وجود و ماهیت، از همان سده‌های نخستین شکل‌گیری فلسفه در بین مسلمانان مطرح بوده و آرای متفاوتی در مورد آن و مسائل پیرامونش بیان شده است. در پی اثبات این دوگانگی، فروعی از جمله ارتباط این دو، مطرح و به دنبال آن، مشاهده شده است که برخی از احکام آنها به یکدیگر سرایت می‌کند؛ برای مثال، «لابشرط»، «بشرط لا» و «بشرط شیء» اعتباراتی است که در کتب فلسفی برای ماهیت از جهت تقیدش به امور دیگر، شهرت یافته است (ابن‌سینا، ۱۳۳۴ هـ.ق، ج ۱، ص ۱۹۶-۲۰۲)، اما برخی از فلاسفه و عرفا آن را در وجود نیز جاری کرده‌اند. این اعتبارات با احکام و لوازم متفاوتی که دارند (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۸)، بعضی از احکام وجود را به چالش می‌کشند. آنچه این چالش را تشدید می‌کند، نحوه‌های مختلفی است که از چگونگی جریان آنها در مفهوم وجود و یا حقیقت وجود بیان شده است: در برخی موارد، عدم شناخت آنها و در نتیجه، نداشتن درک صحیح از آراء یک فیلسوف سبب می‌شود اشکالاتی بر نظریه‌ای وارد آید که منشأ درستی ندارد.

ابن‌سینا از کسانی است که به‌طور مفصل، این اعتبارات را در *الهیات شفاء* مورد بحث قرار داده و از آنها در حل برخی از اشکالات در زمینه ماهیات، استفاده کرده است. او با توسعه‌ای که در مقسم این اعتبارات می‌دهد، آنها را در وجود هم جاری ساخته، با بهره‌گیری از مبانی‌اش، به‌ویژه تبیین وجودات، اوصافی را برای واجب‌الوجود اثبات می‌کند که بعدها موضوع برای نقدهای عرفا و برخی از فیلسوفان در حکمت متعالیه قرار گرفته است. بررسی این اعتبارات از اهمیت خاصی در فلسفه برخوردار است، به‌ویژه وقتی مسائلی مانند «ماهیت نداشتن واجب‌الوجود»، «جعل ماهیات»، قاعده «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» و غیره مترتب بر نحوه جریان این اعتبارات در وجود باشد (طوسی، ۱۳۸۳ هـ.ق، ص ۱۹۷-۲۳۳).

بحث از اعتبارات ماهیت و فروع آن، چون از مسائل فلسفی به حساب آمده است، پژوهش‌های متعددی در مورد آنها چه در کتب فلسفی و چه در رساله‌ها و مقاله‌ها صورت گرفته است؛ اما از این بحث غفلت شده است که: اولاً، ابن‌سینا یکی از مهم‌ترین و از نخستین فیلسوفان مسلمان است که این اعتبارات را در وجود نیز جاری می‌کند، نه اینکه عرفا برای نخستین بار آنها را در وجود جاری ساخته باشند؛ ثانیاً، ابن‌سینا این اعتبارات را به نحوی متفاوت در وجود جاری می‌سازد که این نحوه به‌ویژه در مورد وجود واجب بسیار تأمل‌برانگیز است.

در ادامه تلاش می‌شود بعد از توضیح کلام ابن‌سینا درباره اعتبارات «لابشرط»، «بشرط لا» و «بشرط شیء» در مفاهیم کلی، به موارد کاربرد این اعتبارات از نظر وی در وجود پرداخته شود. همچنین

بیان خواهد شد که ابن‌سینا از اعتبارات «بشرط لا» و «لابشرط» برای بیان نحوه مجردبودن وجود خداوند استفاده کرده و با اختصاص دادن «لابشرط» به مفهوم وجود، وجود خداوند را وجود محض و مجرد به معنای «بشرط لا» دانسته است. به همین جهت او بحث از «وجود لابشرط» را در همان مفهوم متوقف می‌سازد.

از آنجایی که درک غرض ابن‌سینا از این اعتبارات برای وجود و همچنین چگونگی جاری ساختنشان در وجود، بر شناخت تفسیر وی از «وجود»، به‌عنوان امری مشترک و واحد در همه موجودات و ارتباطش با آنها، متوقف است، در این مقاله بررسی‌هایی در این زمینه صورت می‌پذیرد و پس از بیان نحوه‌های مختلف جریان این اعتبارات در وجود، غرض وی از جریان آنها در وجود تشریح و تحلیل می‌شود. در آخر برخی از نقدهایی که با توجه به این اعتبارات بر بعضی از مسائل فلسفی، مانند ماهیت نداشتن خداوند و وحدت و تشکیک وجود وارد شده است، ذکر می‌شود و با پاسخ‌هایی که بر اساس مبانی ابن‌سینا به این نقدها داده شده است، تبیین می‌شود که چگونه فهم نادرست از اعتبارات وجود در دیدگاه وی باعث بروز این اشکال‌ها به او شده است.

### اعتبارات «لابشرط» و «بشرط لا» و «بشرط شیء»

ابن‌سینا فصلی از *الهیات شفاء* را تحت عنوان «الامور العامة و کیفیة وجودها»، به بحث درباره کلی و جزئی اختصاص می‌دهد. او بعد از تعریف کلی و بیان تفاوت کلی منطقی و کلی طبیعی، می‌گوید: برای مثال، فرسیت را می‌توان با صفاتی مانند واحدیت مقترن ساخت و آن را واحد خواند و یا فرسیت را به جهت اینکه به‌واسطه حدش، بر اشیای زیادی مطابقت می‌کند، عام (کلی) خواند. همچنین چنانچه خصوصیات و اعراضی برای آن اخذ شود، به‌گونه‌ای که به‌واسطه آنها متعین شود، خاص (جزئی) خواهد بود؛ اما «فرسیت فی نفسها» فقط فرسیت است، به‌گونه‌ای که اگر از آن، به دو طرف نقیض سؤال شود، مثلاً گفته شود: آیا فرسیت الف است یا الف نیست؟ جواب چیزی جز سلب هر دو طرف نیست (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۱۹۶-۱۹۷).

ابن‌سینا این اعتبارات را به‌گونه دیگر هم بیان می‌کند: در اینجا حیوان یا انسانی وجود دارد که شیئی محسوس و به همراه ماده و عوارض است و آن، حیوان یا انسان طبیعی است. همچنین حیوان یا انسانی هست که به ذات آن بما هو هو نظر شده است، بدون اینکه به همراهش چیزی اخذ شود که با آن

۱- منظور از امور عامه در اینجا امور و مفاهیم کلی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۶۰).

مخلوط شود و بدون اینکه مشروط به شرطی باشد که به واسطه آن، عام یا خاص، واحد یا کثیر و... شود. حیوان و انسان به این اعتبار فقط حیوان یا فقط انسان است. حیوان به این اعتبار جایز است، اگرچه با اعتبار دیگری به نام «با غیربودن» (که یک امر عارضی و خارج از ذات حیوانیت به شمار می‌رود) مقارن شود. مفهوم خالص (حیوان) جزئی از یک مفهوم مرکب است و این اعتبار برای حیوان، از حیث وجود، مقدم بر حیوانی است که متشخص به عوارض است، همچنین مقدم بر کلی عقلی (حیوان به وصف کلیت) است. نوع این تقدم، تقدم بسیط بر مرکب، یا جزء بر کل است. به این اعتبار، حیوان نه جنس است، نه نوع، نه شخص، همچنین نه واحد است، نه کثیر. حیوان به این اعتبار در هر شخص فردی از حیوان موجود است، ولی حیوان مقید (اعتبار اول) چنین نیست. حیوانیت خالص غیر از حیوانیت متعین است (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۲۰۰-۲۰۲).

ابن‌سینا در متن بالا با قراردادن ماهیت من حیث هی و به اعتبار ذاتش در کنار ماهیت متشخص و به شرط عوارض، خصوصیتی برای آن ذکر می‌کند. او کلام را به اینجا متوقف نمی‌کند و این نحوه اعتبار را با اعتبارات دیگر هم مقایسه، و توضیحات بیشتری به خصوص برای موجود بودن آن در اعیان بیان می‌کند. از نظر ملاصدرا، فرق است بین اینکه گفته شود حیوان بما هو حیوان، مجرد و «بلا شرط شیء آخر» است و اینکه گفته شود حیوان بما هو حیوان، مجرد و «بشرط لاشیء آخر» است. اعتبار دوم وجودش فقط در ذهن است، اما حیوان لابشرط که فی‌نفسه و در ذاتش بدون هیچ شرطی است، اگرچه هزاران شرط در خارج با او همراه باشد، در خارج وجود دارد (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۲۰۴). او اضافه می‌کند: همان‌طور که حیوان در خارج بیش از یک اعتبار دارد (اعتبار بشرط شیء و لابشرط)، در عقل هم بیش از یک اعتبار دارد. در عقل، صورت حیوان را می‌توان مجرد از هر شیئی و «بشرط لاشیء آخر» اعتبار کرد و به این اعتبار آن را صورت عقلیه نامید. این صورت عقلیه از این جهت که در عقل با یک حد مشخص بر افراد زیادی قابل صدق است، متصف به کلیت می‌شود. حال اگر این صورت عقلیه در مقایسه با نفس جزئی‌ای که در آن انطباق یافته است، سنجیده شود، شخصی (جزئی) و یکی از صورت‌هایی خواهد بود که در عقل موجود است و به این دلیل که نفس‌های شخصی که به واسطه آنها این صور جزئی اعتبار می‌شوند، زیادند، این صور کلی هم زیادند و می‌توان یک مفهوم کلی دیگری از آنها انتزاع کرد که رابطه‌اش با این صور همان رابطه‌ای باشد که یک مفهوم با افراد خارجی دارد (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۲۰۵).

بنابراین، اعتباراتی که ابن‌سینا برای مفاهیم کلی (با تأکید بر ماهیات) بیان می‌کند، عبارت‌اند از:

۱. ماهیت به اعتبار ذاتش، بدون اینکه شرطی با آن اخذ شود و در اصطلاح «لا بشرط شیء آخر».
۲. ماهیت به اعتبار همراه بودنش با ماده و عوارض خارجی. ماهیت به این اعتبار، متعین و مشخص است و در اصطلاح «بشرط شیء آخر» نامیده می‌شود.
۳. ماهیت در عقل به اعتبار اینکه مجرد از هر شیئی (به شرط نبود شیء دیگری) اخذ شود که در این صورت «بشرط لا شیء آخر» نامیده می‌شود.
۴. ماهیت به اعتبار ذاتش و از این جهت که در عقل متصف به کلیت است که در اصطلاح «کلی عقلی» نامیده می‌شود.
۵. ماهیت به اعتبار اینکه یکی از صورت‌های موجود در ذهن است و به این سبب متعین و مشخص است، «جزئی» خوانده می‌شود.

## برخی از احکام این اعتبارات

### الف) عقلی یا خارجی بودن آنها

اعتبار پنجم مربوط به وجود ماهیت در ذهن است و به این اعتبار، یک موجود خارجی است که در اضافه با مفاهیم کلی‌تر، حکم فرد را برای آنها دارد، اما اعتبارات دیگر دربارهٔ جنبهٔ حکایت‌گری مفاهیم کلی است. دو اعتبار اول از واقعیات موجود در خارج حکایت می‌کند و بقیه صرفاً یک اعتبار عقلی است که نمی‌تواند در خارج موجود باشد.

### ب) جریان آنها در تمامی مفاهیم کلی

ظاهر کلام شیخ‌الرئیس در مثال‌هایش این است که این اعتبارات به ماهیات و طبایع کلی مربوط است، ولی با توجه به اینکه در صدر کلام، بحث را از امور عامه (مفاهیم کلی) آغاز می‌کند، می‌توان گفت: این اعتبارات در همهٔ مفاهیم کلی، چه ماهوی و چه غیرماهوی، جاری می‌شود؛ همان‌طور که وی در مفهوم وجود هم جاری می‌سازد (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ. الف، ج ۱، ص ۳۴۷).

آنچه باید به آن توجه کرد، این است که او این اعتبارات را در قالب یک تقسیم برای ماهیت بیان نمی‌کند، بلکه فقط برای توضیح بیشتر برای ماهیت از حیث ذاتش، آن را در مقابل اعتبارات دیگر بررسی می‌کند؛ از این رو، به نظر می‌رسد بحث از اعتبارات ماهیت در زمان ابن‌سینا از مسائل فلسفی

نبوده<sup>۱</sup> و ظاهراً از زمان خواجه نصیر به فلسفه اضافه شده است (طوسی، ۱۴۰۷ هـ ص ۱۲۲)؛ در نتیجه نباید در نظر ابن سینا این اعتبارات را اصطلاحی خاص برای ماهیت منظور کرد، بلکه صرفاً اعتبارات مختلفی است که در خصوص مفاهیم کلی در ذهن جاری می‌شود. نبود توضیح مستقل در خصوص این اعتبارات و متعین نکردن آنها به عدد خاصی، سبب شده است که در ظاهر الفاظ ابن سینا، کلماتی در تنافی با یکدیگر یافت شود. توجه خواننده به این مطلب، باعث می‌شود که این موارد، در فهم غرض شیخ‌الرئیس تأثیر نداشته باشد؛ مثلاً با وجود اینکه با عبارات مختلفی، ماهیت به اعتبار ذاتش را خالی از هر شرطی معرفی می‌کند و آن را نه عام می‌داند و نه خاص (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۲۰۰، ۲۰۴)، ولی در جایی می‌نویسد: «حیوان با این شرط (به اعتبار ذاتش) اگرچه در همه افراد و اشخاصش موجود است، اما خودش یک شخص از حیوان نیست» (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۲۰۱). وی این خصوصیت را یک شرط برای ماهیت معرفی می‌کند. لازمه این حرف آن است که لابشریت برای ماهیت من حیث هی، شرط باشد و حال آنکه در مواضع مختلف به مطلبی خلاف این مطلب تصریح دارد (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۲۰۰، ۲۰۴).

### ج) نسبت «کلی عقلی» با «ماهیت لابشرط»

اگر ماهیت من حیث هی و به اعتبار ذاتش به گونه‌ای اخذ شود که بالفعل کلی باشد، به این لحاظ فقط در ذهن جای دارد و در اصطلاح «کلی عقلی» نامیده می‌شود، اما اگر حیثیت کلیت و عدم کلیت در آن لحاظ نشود، در این صورت لابشرط خواهد بود. این دو اعتبار از این جهت که قابلیت صدق بر افراد متعدد دارد و می‌تواند با افراد و شروط مختلف جمع شود، لابشرط است، اما در کلی عقلی، ماهیت لابشرط، به شرط کلیت است و وجودش در ذهن با آن لحاظ می‌شود و باعث می‌شود که در حقیقت این اعتبار یکی از افراد ماهیت لابشرط و قسمی از آن به حساب آید؛ از این رو کلی طبیعی، به لابشرط مقسمی و کلی عقلی، به لابشرط قسمی شهرت گرفته است. البته اشکال مشهوری در اینجا مطرح است که ملاصدرا پس از نقل خلاصه کلام شیخ، ذکر می‌کند و به آن پاسخ می‌گوید و آن اینکه در این صورت لازم می‌آید شیء به خودش و غیر خودش تقسیم شود و این باطل است. پاسخ آن این است که مقسم اگرچه ماهیت مطلق است، اما عقل آن را از این حیث (با قید اطلاقش) نظر نمی‌کند و آن را به نفس ماهیت با قید اطلاق و دو قسم دیگر تقسیم می‌کند؛ بنابراین به طور مثال مقسم، طبیعت حیوان

---

۱- در فلسفه ابن سینا از آن بحث شده است، ولی نه به صورت مسئله‌ای مستقل تحت عنوان «اعتبارات ماهیت». در واقع ابن سینا آن را به صورت یک بحث فرعی و ضمنی، ولی مفصل، در *الهیات شفا* مطرح کرده است.

است و قسم، مفهوم حیوان که مطلق اعتبار شده باشد. در این صورت شکی نیست که اعتبار اولی اعم از دومی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۱۹).

### د) دو اعتبار برای ماهیت بشرط لا

ماهیت بشرط لا دو اعتبار دارد: ۱. به معنای حذف هر آنچه غیر از آن ماهیت است، حتی وجودش، چه وجود ذهنی و چه وجود خارجی؛ ۲. به معنای اینکه ماهیت به تنهایی اخذ شود، به گونه‌ای که اگر چیزی با او مقارن شود، داخل در آن نباشد، بلکه امری زائد بر آن باشد (سبزواری، ۱۴۳۳هـ، ج ۲، ص ۳۴۰-۳۴۱). فرق این دو اعتبار در این است که مراد از اولی، سلب کردن وجود امور زائد بر ماهیت از ماهیت است، ولی در دومی، مراد سلب اتحاد ماهیت با امور زائد و نفی کردن صدق ماهیت بر آن امور است. فرق دیگر این است که برای اعتبار اول هیچ وجودی نه در خارج و نه در ذهن نیست، به خلاف اعتبار دوم/میدجی، ۱۳۹۱، ص ۲۶۵). آنچه شیخ در اینجا بیان کرده، اعتبار اول است که در مباحث ماهیت کاربرد دارد. ایشان در بحث از فرق بین ماده و جنس، اعتبار دوم را بیان می‌کند (ابن سینا، ۱۴۳۴هـ، الف، ج ۱، ص ۲۱۳).

### ه) متعلق شرط در این اعتبارات

آنچه شرطیت آن در این اعتبارات، نفی یا اثبات یا مسکوت گذاشته می‌شود، مطلق شیء است، مانند انسان به شرط هیچ شیئی. اصطلاحات مربوط به این مقام نیز ناظر به همین نحو اعتبار است، اما می‌توان این شرطیت را به گونه‌ی دیگر هم لحاظ کرد؛ مثلاً ماهیت را مشروط به نبود شیئی خاص، اعتبار کرد؛ مثل انسان به شرط عدم ایمان/مظفر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵). این نحوه اعتبار خارج از بحث است. برخی در اصطلاحات مربوط به اعتبارات ماهیت، منظور از شیء را «وجود» دانسته‌اند (مطهری، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۵۸۶) که صحت آن نیاز به بررسی دارد، اما کلام ابن سینا بیانگر این مطلب نیست.

### و) بشرط لا و لا بشرط دو معنا برای «تجرید»

شیخ‌الرئیس برای تجرید دو معنا ذکر می‌کند: ۱. بودن شیئی لا بشرط از شیء دیگر، ۲. بودن آن بشرط لا از شیء دیگر (ملا اولیاء، بی‌تا، ص ۴۹۱)؛ بنابراین می‌توان گفت: او بشرط لا و لا بشرط را دو نحوه تجرید می‌داند که می‌توان از آنها در مشخص کردن نوع تجرید اشیای مجرد استفاده کرد (ابن سینا، ۱۴۳۴هـ، الف، ج ۱، ص ۳۴۷).

## کاربرد اعتبارات مذکور در «وجود» در فلسفه ابن سینا

ابن سینا درباره صفات اولی برای واجب‌الوجود، یکی از مباحثی که پس از بیان صفت وحدت و اولیت، مطرح می‌کند، این است که «إن الأول لا ماهیة له غیر الإنیة». وی ادعای خود را این‌گونه تقریر می‌کند: جایز نیست برای واجب‌الوجود صفتی باشد که لازمه‌اش ترکیب برای او باشد، به این نحو که ماهیتی باشد و این ماهیت واجب‌الوجود باشد؛ یعنی نمی‌توان برای این ماهیت معنایی غیر از حقیقتش (وجودش) در نظر گرفت که آن معنی به واجب‌الوجود بودن متصف شود؛ مثلاً، اگر این ماهیت انسان باشد، نتیجه این شود که او انسانی است که واجب‌الوجود است/ابن سینا، ۱۴۳۴هـ/الف، ج ۱، ص ۳۴۵.

ابن سینا، وجود اول تعالی را که ماهیتی غیر از انیت ندارد، بشرط لا، یعنی به شرط سلب عدم و همه اوصاف دیگر از او می‌داند. وی می‌گوید: مقصود کلام من از اینکه او مجرد وجود به شرط سلب سائر زوائد است، این نیست که او همان وجود مطلق است که موجودات در آن مشترک‌اند، به تحقیق این موجود مشترک، موجود مجرد بشرط سلب نیست، بلکه مجرد لا بشرط ایجاب و سلب است. در مورد اول تعالی این را قصد کرده‌ام که او موجود به شرط نبود زیادت ترکیب است و در مورد موجود دیگر (موجود مطلق) لا بشرط از این زیادت است/ابن سینا، ۱۴۳۴هـ/الف، ج ۱، ص ۳۴۷؛ براین ساس، خداوند هیچ ماهیتی ندارد و «مجرد وجود» است و مجردبودن او به نحو بشرط لا است، نه لا بشرط. ابن سینا همه موجودات به‌غیراز واجب‌الوجود را دارای ماهیتی که وجود زائد بر آن است، می‌داند/ابن سینا، ۱۴۳۴هـ/الف، ج ۱، ص ۳۴۷؛ در نتیجه، حقیقت وجود (در مقابل مفهوم وجود) یا بشرط لا است که منحصر در واجب‌الوجود است و یا بشرط شیء که سایر موجودات، به‌جز واجب‌الوجود را شامل می‌شود. پس در خارج نمی‌توان موجود لا بشرط داشت.

ابن سینا پیش از عرفا، این اعتبارات را در وجود نیز به کار برده است. تفاوتی که در جاری ساختن این اعتبارات در وجود بین ابن سینا از طرفی و عرفا از طرف دیگر، به چشم می‌خورد، این است که ابن سینا این اعتبارات را در تمامی مفاهیم کلی جاری می‌داند و در مورد وجود نیز، مفهوم آن را اراده کرده است. این اعتبارات در یک امر مشترک بین امور متعدد جاری می‌شود تا تفاوت آن امر مشترک در هر کدام از آن امور، مشخص شود؛ بنابراین، ابن سینا چون قائل به تباین وجودات از یکدیگر است، نمی‌تواند این اعتبارات را در حقیقت وجود جاری کند. از نظر او تنها امر مشترک بین موجودات، مفهوم وجود است که حکایت از حقایق وجودی می‌کند. ابن سینا با جاری کردن این اعتبارات در مفهوم وجود سعی می‌کند مفهومی به دست آورد که از وجود خداوند حکایت کند. وی «بشرط لا» و «لا بشرط» را دو نحوه از تجرید می‌داند و مجردبودن وجود خدا را به نحو «بشرط لا» می‌داند که وجود محض و بدون هیچ



ماهیتی است؛ بنابراین ابن سینا این اعتبارات را در مفهوم عام بدیهی وجود جاری می‌کند، نه در حقیقت وجود، چنان که عرفا جاری ساخته‌اند (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۸).  
برای فهم دقیق اینکه ابن سینا چگونه این اعتبارات را در مفهوم وجود جاری می‌سازد، به طوری که بتواند ارزش شناختی داشته باشد، ابتدا مقدماتی درباره جایگاه «وجود» در فلسفه وی و سپس ارتباط آن با حقیقت واجب تعالی بیان می‌شود.

### جایگاه وجود در فلسفه ابن سینا و ارتباط آن با واجب الوجود

آنچه در مورد باورهای فلسفی ابن سینا پذیرفته شده، این است که: ۱. او دوگانگی بین ماهیت و وجود، و واقعیت داشتن وجود در خارج و این مطلب را که در خارج وجودی هست که هیچ ماهیتی ندارد، قبول می‌کند؛ به این ترتیب، مفهوم وجود از حقایق خارجی انتزاع می‌شود و بر واقعیتی در خارج (غیر از ماهیت) دلالت می‌کند؛ ۲. هر وجودی در خارج تعیین مختص به خود را دارد و بر اساس آن، متعین و مشخص و مستقل از دیگر وجودات می‌شود، چه این تعیین از عوارض ماهوی حاصل شود و چه به نفس وجود مشخص و متعین شود. حال با توجه به این دو مطلب، اولاً، در ذهن چگونه می‌توان مفهوم وجود را بر مصداقی حمل کرد که هیچ ماهیتی ندارد؛ ثانیاً، در خارج اگر وجود خداوند هیچ ماهیتی ندارد، چگونه می‌توان آن را از دیگر موجودات متمایز دانست؟  
برای روشن شدن بحث، ابتدا مقدماتی مطرح می‌شود:

### مقدمه نخست؛ مغایرت بین حقیقت و وجود

یکی از مسائلی که ابن سینا بر آن تأکید دارد، فرق گذاشتن بین حقیقت یک شیء و وجود آن است. او بر این باور است که هر چیزی حقیقتی دارد که به واسطه آن، آن چیز، آن چیز می‌شود. پس برای مثلث حقیقت مثلث بودن هست و برای سفیدی حقیقت سفید بودن. این حقیقت را چه بسا وجود خاص بنامیم، ولی منظورمان وجود اثباتی نباشد؛ زیرا برای واژه «وجود» معانی متعددی هست که یکی از آنها عبارت است از حقیقتی که شیء بر آن بنا شده است. برای هر شیئی حقیقتی خاص است که ماهیت آن است و این حقیقت غیر از وجود به معنای اثباتی است (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۳۱). ابن سینا در اینجا معتقد است: اولاً، حقیقت یک شیء، غیر از وجود آن است؛ ثانیاً، اگر به حقیقتی خاص، وجود اطلاق شود، از آن، نفس حقیقت اراده می‌شود و این معنا غیر از معنای وجود اثباتی است. واژه وجود به اشتراک لفظی برای آن دو به کار می‌رود (ملاصدرا، بی تا، ص ۲۴)؛ ثالثاً، حقیقت در اینجا، همان ماهیت است، منتهی به

معنای اعم آن؛ یعنی «ما به الشیء هو هو»؛ رابعاً، این حقیقت که به آن شیء نیز اطلاق می‌شود، همواره معنای وجود را لازم دارد؛ زیرا یا در خارج موجود است، یا در وهم و عقل/ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۳۲. شریف جرجانی درباره‌ی لفظ حقیقت که در حکمت به صورت اصطلاح درآمده است، می‌نویسد: «مقصود از حقیقت، ماهیت موجود است. لفظ حقیقت در اصطلاح، فقط بر موجودات خارجی اطلاق می‌شود» (شریف جرجانی، بی‌تا، ص ۱۶).

### مقدمه دوم؛ فرق بین وجود و موجود

یکی از نکاتی که برای جلوگیری از برخی اشتباهات باید به آن توجه کرد، تبیین فرق بین «وجود» و «موجود» در فلسفه ابن‌سینا است. او از طرفی تصریح دارد که بین وجود و موجود تفاوت است و در مورد تعریف جوهر این نکته را یادآور می‌شود که «وجودی که در موضوعی نیست، غیر از موجودی است که در موضوع نیست» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ/ص ۱۸۷). از طرف دیگر این دو را به گونه‌ای استفاده می‌کند که تفاوت در خور توجهی مشاهده نمی‌شود (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۴). سبب این گونه اختلاف در تعبیر را می‌توان از این کلام بهمنیار متوجه شد که می‌نویسد: «زمانی که می‌گویند "فلان چیز موجود است"، یکی از اموری که از آن قصد می‌شود، این است که "آن شیء دارای وجود است" و این یک معنای مجازی است و معنای حقیقی، آن است که موجود همان وجود است، نه شیئی دارای وجود» (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۰). به بیان دیگر در پاره‌ای از موارد واژه وجود و موجود به یک معنا به کار می‌رود و هر دو مترادف یکدیگرند. ملاصدرا نیز می‌نویسد: همان‌طور که مضاف همان اضافه است، موجود نیز همان وجود است (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، ج ۱، ص ۲۷). وجود و موجود در این معنا، هم وجود قائم‌به‌ذات (واجب‌الوجود) و هم وجودی را که عارض بر ماهیات می‌شود، شامل می‌شوند، اما در مواردی در دو معنا استفاده می‌شوند. وجود شامل هر دو نوع وجود مذکور می‌شود، ولی موجود فقط به اشیای دارای ماهیت اختصاص دارد (طوسی، ۱۳۸۳ ب، ص ۱۴).

### مقدمه سوم؛ مفهوم وجود و رابطه‌اش با مصادیق

ابن‌سینا در مورد «وجود» و «موجود»، یا از مفهوم عام آنها، تحت عنوان موجود مطلق یا وجود مطلق، بحث می‌کند و یا از موجودات و وجوداتی سخن می‌گوید که مصادیق این مفهوم‌ها هستند؛ از این رو، می‌توان گفت ابن‌سینا «وجود» را به صورت حقیقتی واحد و مستقل از موجودات، مورد شناخت قرار نمی‌دهد و اصلاً بحث در فلسفه او بحث از موجودات است؛ بر همین اساس، غرض از وجود مطلق که

در فلسفه ابن سینا به کار رفته است (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۲۷۸، ۳۴۷) و او آن را موضوع فلسفه قرار می‌دهد، مفهوم عام وجود است؛ زیرا اولاً، بنا بر آنچه به وی نسبت داده می‌شود، وجودات متباین‌اند و او به وجود واحد حقیقی که با وحدتش همه موجودات را شامل شود، قائل نیست؛ ثانیاً، وی در پاسخ به اشکالی که بر موجود مطلق بودن موضوع فلسفه وارد می‌شود، مبنی بر اینکه اگر موجود، موضوع این علم باشد، نباید از اثبات مبادی موجودات در این علم بحث شود، تصریح می‌کند: مبدأ، مبدأ برای همه موجودات نیست. اگر این‌طور بود، لازم می‌آمد مبدأ برای خودش هم باشد، بلکه برای کل موجودات (موجود مطلق) هیچ مبدئی نیست، فقط برای موجود معلول (که موجود معلول بعضی از موجودات است نه کل موجودات) مبدأ است. پس این علم از مبادی موجود به صورت مطلق بحث نمی‌کند (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۴)؛ بنابراین موضوع فلسفه موجود به صورت مطلق (معنای عام عرضی اعتباری) و به تعبیر دیگر طبیعت مشترکی است که وجودی غیر از افرادش ندارد و چون این‌گونه نیست که همه افراد این طبیعت دارای مبدأ باشند، پس نمی‌توان اثبات مبدأ برای برخی از افراد را اثبات مبادی موضوع پنداشت؛ ثالثاً، شارحان کلام ابن سینا به این مطلب اشاره می‌کنند که منظور از وجود مطلق، یک معنای عام است که نسبت به افرادش اطلاق دارد، و به نحو تشکیک (تشکیک مفهومی) بر آنها حمل می‌شود (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲-۱؛ نراقی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۱)؛ بر همین اساس، ادعا می‌شود که ابن سینا به‌طور مستقیم درباره «موجود» سخن می‌گوید و به «وجود» فقط به‌طور غیرمستقیم می‌پردازد (بیروتسو، ۱۳۵۹، ص ۲۳)؛ یعنی از وجود به‌عنوان حقیقتی واحد در خارج بحث نمی‌کند، بلکه فقط اشیایی که وجود دارند، مورد بحث قرار می‌دهد و چون مفهوم موجود می‌تواند به واجب و ممکن تفکیک شود و به هر دو اشاره کند، به‌عنوان وجه اشتراک استفاده می‌شود.

### مقدمه چهارم؛ نقش اضافه و نسبت در تعیین موجودات

ابن سینا در مورد نسبت و اضافاتی که بین وجودات است، می‌گوید: «برای هر موجودی نوعی اضافه و نسبت با موجودات دیگر هست، به‌ویژه برای موجودی که از او هر وجودی اضافه می‌شود» (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۴). به‌طور کلی بحث از اضافه یا مضاف یکی از موضوعاتی است که ابن سینا در آثار خود تحلیل کرده است (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۶۰). یکی از مسائل مرتبط با این موضوع، موجود بودن اضافه در خارج است؛ یعنی پاسخ به این سؤال که آیا اضافه را می‌توان در اعیان موجود دانست. او بر این باور است که اضافه بر دو قسم است: یکی، در خارج موجود و دیگری فقط ذهنی است. وی این مطلب را که مصادیق فراوانی از ماهیت مضاف در خارج موجود است، علت وجود مضاف در اعیان می‌داند. ماهیت مضاف عبارت است از شیئی که اگر تعقل شود، آنچه از ماهیتش تعقل شده

است، در مقایسه با غیر است/ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ.الف، ج ۱، ص ۱۵۷). ابن‌سینا برای رفع اشکالاتی که بر وجود مضاف وارد شده است، خصوصیتی برای مضاف ذکر می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌شود: ۱. گاهی مراد از مضاف، شیئی است که برای آن اضافه‌ای باشد و به سبب این اضافه، مضاف خوانده شود(ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ.الف، ج ۱، ص ۱۵۷) مانند «أب» که ماهیت انسان در اضافه با اضافه ابوت، منظور است. این نوع مضاف (مضاف مشهوری) در اینجا مورد بحث نیست؛ ۲. مضافی که در اعیان موجود است، چه در خارج بین دو شیء و چه در ذهن بین دو امر ذهنی، به نفس ذاتش مضاف است، نه اینکه مضاف بودن آن به واسطه اضافه دیگری باشد؛ به بیان دیگر، اضافه در خارج به همراه شیء دیگری یافت می‌شود، اما این همراهی اش به نفس ذاتش است، نه اینکه این معیت و همراهی خودش اضافه دیگری باشد تا مضاف را با آن شیء مرتبط سازد، بلکه خود مضاف (اضافه) خود همراهی و ربط است/ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ.الف، ج ۱، ص ۱۵۷؛ ۳. ممکن است چند مضاف بالذات با یکدیگر مرتبط و بلکه بینشان نوعی ترتب باشد. ابن‌سینا می‌نویسد: «مضاف بالذاتی (مانند ابوت) که در موضوعی تحقق دارد، نفس این تحقق در این موضوع (محمول بودن)، خودش مضاف بالذات دیگری است که عارض بر مضاف بالذات اول (ابوت) است» (ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ.الف، ج ۱، ص ۱۵۷)؛ ۴. در تعقل این مضاف‌ها نیاز است که دو طرف آنها در ذهن حاضر شود تا اضافه تصور شود؛ مثلاً، اگر قصد تعقل ابوت را داشتید، باید بنوت نیز در ذهن حاضر شود تا اضافه آنها تصور شود. با این حال این اضافه در ذهن نیز مضاف بالذات است و نیازی نیست که مثلاً اضافه ابوت را به واسطه اضافه‌ای دیگر با شیئی مرتبط ساخت؛ اما ذهن این قدرت را دارد که بین دو مضاف، اضافه‌ای را که هیچ احتیاجی به آن نیست، اعتبار کند و تا جایی که برایش مقدور است، این اعتبارات را تکرار کند/ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ.الف، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ۵. مضاف مقوله‌ای دو طرفی است؛ به این معنا که اضافه<sup>۱</sup> بین دو شیء است و بیانگر نوعی ربط برای آن دو است، اما این‌گونه نیست که اضافه بین دو چیز، ماهیت و وجودی واحد در موضوعی واحد باشد و برای آن دو اعتبار برای دو طرف آن تصور شود، بلکه اضافه و نسبت در مقوله مضاف تکرار می‌شود؛ یعنی برای هر یک از دو شیء مضاف، اضافه‌ای است غیر از اضافه‌ای که برای شیء مقابل است و این دو با یکدیگر تلازم دارند؛ مانند ابوت و بنوت یا موضوعیت و محمولیت و یا اخوت و اخوت/ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ.الف، ج ۱، ص ۱۵۴؛ ۶. اضافه در ذهن دو خصوصیت دارد: ۱. ذهن هر اضافه‌ای را باید در مقایسه با طرف دیگرش تصور کند، اما این مقایسه به بالذات بودن وجود اضافه و همچنین وجود داشتنش در خارج خدشه‌ای وارد نمی‌کند/ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ.الف، ج ۱، ص ۱۵۹؛ ۲. ذهن در تصور مضاف می‌تواند برای هر مضافی اضافه‌ای

---

۱ - اضافه و مضاف به یک معنا است.

اعتبار کند و همین‌طور این اعتبارات را ادامه دهد. این اعتبارات فقط در ذهن است و تحقیقی در واقع ندارد.

### مقدمه پنجم؛ اوصاف خداوند

ابن‌سینا «موجود» و «آن» را نخستین صفت برای واجب‌الوجود می‌داند و دیگر صفات او را به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱. صفاتی که مراد از آنها، همین وجود، همراه با لحاظ اضافه‌ای است؛ ۲. صفاتی که این وجود، همراه با سلب چیزی اعتبار شود/ابن‌سینا، ۱۳۸۷، ص ۶۰۲؛ همو، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۶۷. او متذکر می‌شود که صفات سلبی در حقیقت صفتی برای ایشان نیست/ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۱۸۷ و برگشتشان به همان دسته نخست است. او می‌نویسد: «صفات حق تعالی به سبب اینکه ذات او با اضافه‌ای اخذ می‌شود، برای او اثبات می‌شود، اما در خود ذات هیچ تکثری به واسطه این احوال و صفات ندارد»/ابن‌سینا، ۱۹۸۰ م، ص ۵۹-۵۸. ابن‌سینا ذات واجب‌الوجود را همان وجود و انیت می‌داند که با لحاظ اضافه‌ای، صفتی برای او به دست می‌آید و این اضافات را معانی عقلی‌ای که با برهان به اثبات می‌رسند، می‌داند که هیچ وجودی (منظور وجود مستقل است) در ذات حق تعالی ندارد/ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۱۸۸؛ از این‌رو باعث تکثر در او نمی‌شوند.

### مقدمه ششم؛ چیستی حقیقت خداوند

ابن‌سینا بیان می‌کند: عقل بشر، کنه و حقیقت خداوند را درک نمی‌کند و برای حقیقتش، هیچ اسمی نزد ما نیست؛ اما برای شناخت او می‌توان شرح اسم یا لازمی از لوازم او را ذکر کرد. یکی از لوازم اخصی که جهت این امر از آن استفاده می‌شود «وجوب وجود» است. ابن‌سینا برای تشریح بیشتر حقیقت خداوند، «حقیقه» و «وجود» را مساوق و آنها را همان امری می‌داند که وجوب وجود از لوازم آنها است/ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۱۸۵-۱۸۶.

وجود نخستین صفت برای واجب‌الوجود است/ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۶۷ و حق بودن واجب همان وجود او است/سفر/ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۹۴. «هر واجب‌الوجودی حق نیز هست زیرا حقیقت هر شیئی خصوصیت وجودش است و سزوارتر از واجب‌الوجود به حق (در اینکه حقیقتش خصوصیت وجودش است) نیست»/ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۵۶. او هیچ ماهیتی ندارد و ماهیتش همان انیت و وجودش است. ابن‌سینا از همین مطلب نتیجه می‌گیرد که چون خداوند وجود و حقیقتی بدون هیچ ماهیتی است و وجوب وجود از لوازم آن است؛ بنابراین هیچ معنای بالقوه‌ای در او نیست. او حقیقت مطلق است که

خالی و بریء از هر نوع معنای بالقوه (ماهیات ممکنه) و اعدام است. «البرائة من جميع ما بالقوة» همان وحدتی است که برای خداوند ثابت است (ابن سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۱۸۶؛ همو، ۱۴۳۴ هـ ج ۱، ص ۳۴۵)؛ به این ترتیب وجوب وجود و وحدت از اخص صفات و لوازم حقیقت و وجود واجب است که به آنها شناخته می شود (همو، ۱۴۰۴ هـ ص ۱۸۵-۱۸۶).

ابن سینا در فلسفه به شناخت «وجود» به دید حقیقتی واحد و فراگیر نمی پردازد، بلکه موجودات را شناسایی می کند. این نحوه از وجودشناسی با متباین بودن موجودات سازگار است. او در زمینه این نحوه وجودشناسی، تغایر بین ماهیت و وجود هر شیئی را اثبات می کند و وجود را در خارج دارای واقعیت می داند. از نظر او ذهن مفهوم واحد و مشترکی را از این موجودات (از حیث وجودشان) انتزاع می کند که لازمه همه موجودات است؛ بنابراین در مورد شناخت موجودات، اولاً، در خارج هر موجودی وجودی مختص به خود دارد که غیر از وجود دیگر موجودات است، همان طور که هر موجودی، ماهیتی مختص به خود دارد؛ ثانیاً، در ذهن لازمه تمامی این وجودات متعین خارجی فقط مفهوم وجود است که آن هم بین همه آنها مشترک است؛ از این رو در مورد شناخت وجودات گفته می شود: آنها «مجهولة الاسامی»

هستند (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۳؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، ج ۱، ص ۴۹). برای معین و معلوم کردن (تخصیص) اسامی آنها در ذهن، مفهوم وجود در اضافه به موضوعش ملاحظه می شود (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۲) و حصصی به دست می آیند که وجود را تخصیص می زنند و وجود هر شیء را معلوم می کنند (میرداماد، ۱۳۸۱، ص ۳۵۸). موضوع در اینجا به دو صورت اعتبار می شود: ۱. ماهیت موجودات، چون وجودات در اضافه به ماهیاتشان شناخته می شوند و گفته می شود: وجود انسان، وجود سفیدی و... که این نحوه شناخت خاص موجوداتی است که دارای ماهیت اند؛ ۲. لوازم و خصوصیات شیء و به طور کلی، اضافات و نسبت هایی که بین وجودات است. این نحوه شناخت وجود را هم می توان برای موجودات دارای ماهیت به کار برد و هم برای معین کردن وجود واجب؛ یعنی موجودی که هیچ علتی ندارد (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۳).

حقیقت وجود خدا قابل شناخت نیست، اما با اضافه و ارتباطی که برای او در عالم واقع با سایر موجودات هست، می توان مفهومی شرح الاسمی برای او به دست آورد. این مفهوم شرح الاسمی، ارزش شناختی دارد و می توان با آن به حقیقت واجب اشاره کرد؛ زیرا آن اضافات اموری حقیقی و موجود در خارج و با برهان قابل شناخت و تعقل اند. نخستین و مهم ترین ارتباط بین واجب و دیگر موجودات، سلب آنها از حقیقت واجب و به تعبیر دیگر سلب تمام بالقوه ها از خداوند است و این همان صفت «واحد» و به تعبیر دیگر «بشرط لا» برای او است. دیگر اوصاف و اضافات بعد از این برای او به اثبات می رسند.

ابن‌سینا با تعبیر «بشرط لا» وجود واجب را از دیگر وجودات ممتاز و مجرد می‌کند و «لابشرط» بودن را از او نفی می‌کند.

در ادامه «بشرط لا» بودن وجود در فلسفه ابن‌سینا مورد تحلیل و برخی از احکام فلسفی و نقدهای آن مورد بحث قرار می‌گیرد.

### معانی «بشرط لا» و «لابشرط» در وجود

در آثار فلاسفه، معانی مختلفی برای این عبارات، زمانی که برای وجود به کار می‌روند، ذکر شده است که به آنها اشاره می‌شود:

#### معنای نخست

«لابشرط» و «بشرط لا» یک نحوه اعتبار در حقیقت واحد وجود است و این اعتبارات حکایت از تعیین و ظهوری خاص برای این حقیقت می‌کند. «حقیقت وجود اگر به شرط لا از هر شیئی اعتبار شود، مرتبه‌ای است که جمیع اسماء و صفات در آن مستهلک است و مرتبه احدیت نامیده می‌شود و اگر نه به شرط شیئی دیگر و نه به شرط عدم شیئی (لابشرط) لحاظ شود، هویت ساری در همه موجودات خوانده می‌شود» (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۲۲-۲۳). صرف نظر از مباحثی که بین عرفا در مورد این گونه اعتبارات است، ابن‌سینا با توجه به مبانی فلسفی‌ای که دارد، از جمله آنچه در مقدمه سوم بیان شد که او از وجود به عنوان یک حقیقت واحد بحث نمی‌کند تا بخواهد با این اعتبارات، کثرت عالم را تفسیر کند، نمی‌تواند این معنا را از اعتباراتی که در وجود جاری می‌سازد، قصد کرده باشد.

#### معنای دوم

«بشرط لا» و «لابشرط» دو معنا برای «تجريد» است. شیخ‌الرئیس برای تجريد دو معنا ذکر می‌کند: ۱. بودن شیئی لابشرط از شیء دیگر، ۲. بودن آن بشرط لا از شیء دیگر (ملا اولیاء، بی‌تا، ص ۴۹). او برای «وجود» نیز از این دو نحوه تجريد استفاده کرده است. وی وجود مجرد لابشرط را همان مفهوم عام وجود و وجود مجرد بشرط لا را وجود واجب تعالی می‌داند (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۷). او «بشرط لا» را یکی از اوصاف وجود خداوند معرفی می‌کند که حقیقت او را (منتهی در اضافه به حقایق دیگر) بیان می‌کند. عبارات او که «مجرد به نحو بشرط لا بودن» را برای خداوند توضیح می‌دهند، عبارت‌اند از: «الموجود مع شرط لا زیادة ترکیب» (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۷)، «البریئة عن

معنی ما بالقوة و الاعدام» (ابن سینا، ۱۴۰۴هـ ص ۱۸۵)، «منزه الذات عن أن تلحقها هيئة أو حلية أو صفة جسمانية أو عقلية» (ابن سینا، ۱۴۰۴هـ ص ۳۳)، «بریء عن الكم و کیف و الماهية و الاین و المتی و الحركة» (ابن سینا، ۱۳۸۷، ص ۶۰۴). این گونه عبارات که مجرد بودن و بساطت خداوند را بیان می‌کند، لازمه واحد بودن او از جمیع جهات است. ابن سینا صفت وحدت در حق تعالی را صفتی سلبی می‌داند (ابن سینا، ۱۴۰۴هـ ص ۳۳؛ همو، ۱۴۳۴هـ الف، ج ۱، ص ۳۷۳؛ همو، ۱۳۸۷، ص ۶۰۴). بنابراین «بشرط لا» همان معنای واحد را دارد و صفتی سلبی است که همه اضافات خداوند به اشیای دیگر را که اگر در ذات او لحاظ شوند، به نوعی تکثر و ترکیب در او منجر می‌شوند، سلب می‌کند. این معنی از اعتبارات در وجود با عبارات ابن سینا مناسب است.

تفاوت دو معنایی که تاکنون برای «بشرط لا» در وجود ذکر شد، این است که «بشرط لا» در معنای دوم، تعین و اعتباری نیست که حقیقتی و واقعیتی را در حقیقت وجود باعث شود، همان‌طور که عرفا می‌گویند، بلکه فقط صفتی اضافی است و برای سلب کردن ترکیب و ماهیت از وجود حق، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این معنا گویای مرتبه مشخصی از وجود نیست، بلکه ممکن است مقصود از وجود در اینجا، وجود لا بشرط از دیدگاه عرفا باشد؛ زیرا وجود بشرط لا به این معنا منافاتی با وجود لا بشرط در نظر عرفا ندارد.

### معنای سوم

ابن سینا اعتبارات بشرط لا و لا بشرط را در هر مفهوم کلی جاری می‌داند. بر همین مبنا، می‌توان آنها را در مفهوم کلی وجود نیز جاری دانست. این اعتبارات در ماهیات باعث بروز لوازم مختلفی برای ماهیات می‌شود و به واسطه آن لوازم می‌توان به نحوه تحقق ماهیات در خارج پی برد. آنچه باید در جریان این اعتبارات در مفهوم وجود (در مقایسه با مفاهیم ماهوی) از نظر ابن سینا مورد توجه قرار داد، این است که در مفاهیم ماهوی، اعتبارات در خود ماهیات جریان پیدا می‌کند، ولی در وجود، در مفهوم وجود و نه خود وجود.

برای تبیین نحوه جاری شدن این اعتبارات در وجود می‌توان گفت: ذهن اضافات و نسبت‌هایی را که بالذات (در خارج) بین موجودات است، درک می‌کند و این مدرکات رابطه بالذات بین اشیا را حکایت‌گری می‌کند. با استفاده از همین اضافات و نسبت‌ها، که برخی از آنها مانند اضافه معلول به علت، با برهان درک می‌شوند، می‌توان حصصی از مفهوم اعتباری وجود را به دست آورد که حقیقتاً بر خارج منطبق‌اند و به این وسیله به احکام موجودات شناخت پیدا کرد. ابن سینا در مورد این اضافات می‌نویسد: «هر



موجودی، نحوه‌های مختلفی از وجودات متعددی از او سلب می‌شود و برای هر موجودی اضافه و نسبتی با دیگر موجودات هست، به‌ویژه برای موجودی که از آن‌همه وجودات افزایه می‌شوند» (ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۴). پس با سلب وجودات و اثبات اضافات برای مفهوم وجود (چه با برهان و چه با غیر برهان)، وجودی متعین به دست می‌آید که بر موجودی مشخص در خارج صادق است؛ بنابراین، اولاً، با همین سلب وجودات و اثبات اضافات است که اعتباراتی در مفهوم وجود مطرح می‌شود و به وسیله آن اعتبارات می‌توان وجود برخی موجودات خارجی را از وجود برخی دیگر متمایز و احکام مختلفی بر نحوه‌های مختلف وجود مترتب کرد؛ ثانیاً، این اضافات لزوماً این‌گونه نیست که بدون دخالت برهان درک‌پذیر باشند، بلکه در مواردی فقط با برهان درک می‌شوند؛ ثالثاً، دومین معنایی که در بالا برای اعتبارات وجود آمد، ارتباط زیادی با این معنا دارد که هر دو به معنای واحدی اشاره می‌کنند و هر دو نشان‌دهنده ارتباط و اضافه موجودات با حقیقت (ماهیت) واجب تعالی هستند، منتهی در یکی، صفت برای واجب‌الوجود اخذ شده است، از حیث اینکه وجودی متعین در خارج دارد و به معنای «واحد» برای او است، ولی در دیگری اضافه‌ای است به مفهوم وجود و به‌واسطه آن، وجود تخصیص می‌خورد و بر حقیقت واجب‌الوجود دلالت می‌کند. البته باید دقت شود که نباید این نحوه خاص از وجود، تعیین برای خدا لحاظ شود؛ زیرا از طریق اضافات و نسب به این تعیین برای خداوند پی برده شده است و آنها همه خارج از ذات حق هستند و باعث تعینی در ذات واجب نمی‌شوند. به همین جهت در معنای دوم گفته شد که «بشرط لا» برای خداوند با «لابشرط» بودن او سازگاری دارد.

از «وجود لابشرط» در اینجا نفس مفهوم عام وجود منظور است که بر همه موجودات حمل می‌شود (ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۷) و اعتبار «بشرط لا» و «بشرط شیء» اعتباراتی است که در این مفهوم صورت می‌گیرد تا حصه‌ای به دست آید و از وجودی متشخص در خارج حکایت کند. به این ترتیب «وجود بشرط لا» در اینجا یعنی حصه‌ای از وجود که هر ماهیتی از آن سلب می‌شود، اگرچه برای این وجود اضافه و نسبت‌هایی به موجودات دیگر هست، اما این اضافات باعث محدود و ماهیت‌دار شدن او نمی‌شوند، چراکه همه آنها بعد از مقام ذاتش، بر او مترتب می‌شوند؛ از طرف دیگر «وجود بشرط شیء» وجود ممکنات است که با لحاظ این اضافات، حصه‌ای از موجود به دست می‌آید که از وجودی خاص در خارج حکایت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که گفته می‌شود وجود هر ماهیتی متقوم به اضافه‌ای است که به آن ماهیت دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۴۷). باید توجه داشت که در فلسفه ابن‌سینا بحث از تشکیک عامی وجود مطرح است (ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ ب، ج ۱، ص ۱۰) که مربوط به مفهوم وجود (در مقام صدق) است و این نحوه تشکیک برای مفهوم لابشرط وجود در اضافه به همین حصص معنا پیدا

می‌کند. به همین دلیل این نحوه تشکیک در وجود حتی برای کسانی که اصالت را با ماهیت می‌دانند، مورد پذیرش است (دوانی، ۱۴۱۱ هـ ص ۱۶۷-۱۶۸).

ابن‌سینا این معنا برای اعتبارات وجود را به روشنی بیان نمی‌کند، اما اولاً، به دلیل اینکه گفته شد معنای دوم از بشرط لا ارتباط و تناسب شدیدی با این معنا دارد و ثانیاً، چون این‌گونه اعتبارات را ابن‌سینا در مفهومات کلی مطرح کرده است (با ملاحظه اختلافی که بین ماهیت و وجود در جریان این اعتبارات هست)، می‌توان گفت این معنی از بشرط لا برای واجب‌الوجود با مبانی فلسفی ابن‌سینا و عبارات او سازگارتر است.

### معنای چهارم

معنای دیگر برای این اعتبارات در وجود را می‌توان در تفاوتی که دشتکی بین وجود و موجود می‌گذارد، جست‌وجو کرد. او موجود را (به خلاف وجود) متحد و قابل‌حمل بر ماهیات می‌داند. وجود و موجود در وجودات عینی و خارجی، دو چیز نیستند، بلکه وجود همان موجود است، اگرچه به اعتبار عقل از یکدیگر متفاوت‌اند. موجود خارجی از این جهت که منشأ انتزاع موجودیت است، موجود و از این جهت که به اعتبار ذاتش منشأ این انتزاع است و از این منشأ موجودیت ماهیت حاصل می‌شود، وجود خوانده می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، ج ۱، ص ۶۸). حاجی سبزواری در بیان این دو اعتبار می‌نویسد: «مراد از وجود (به معنای مصدری) وجود بشرط لا و مراد از موجود، وجود لا بشرط است و فرق بین این دو مانند فرق بین عرض و عرضی است: عرض مانند سفیدی (که بشرط لا اعتبار شده است) قابل‌حمل نیست، ولی عرضی مانند سفید (که لا بشرط اعتبار شده است) قابل‌حمل است؛ بنابراین تنها فرق بین وجود و موجود، مشتق بودن یا عدم اشتقاق آنها است» (سبزواری، ۱۹۸۱ م، ج ۱، ص ۵۹). هر دو نحوه اعتبار مربوط به مفهوم وجود است (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، ج ۱، ص ۶۰). ابن‌سینا از هر دو اعتبار استفاده می‌کند، اما «بشرط لا» و «لا بشرط» را برای آنها به کار نمی‌برد.

بهترین معنا برای اعتباراتی که ابن‌سینا در وجود مطرح می‌کند، معنای سوم است که معنای دوم را نیز به دنبال دارد. شناخت این معنا برای اعتبارات وجود در فلسفه ابن‌سینا از این‌رو اهمیت دارد که مسائلی مانند «ماهیت نداشتن واجب‌الوجود»، «جعل ماهیات»، قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» بر نحوه معناکردن این اعتبارات متوقف است (طوسی، ۱۳۸۳ ل، ص ۱۹۲-۲۳۳). بعدها به دلیل تفاسیر نامناسب از کلام وی، اشکالاتی بر او وارد شده است. حتی در برخی موارد، مانند نحوه اعتبار

وجود حق، در حال حاضر نیز مورد نزاع است. در ادامه به بعضی از این اشکال و جوابها اشاره می‌شود تا هم اهمیت و هم کاربرد این اعتبارات برای وجود، در فلسفه ابن‌سینا بیشتر روشن شود.

### برخی از اشکال‌های «بشرط لا» بودن واجب‌الوجود

**اشکال نخست:** مهم‌ترین مسئله‌ای که اعتبارات وجود به خاطر آن مطرح می‌شود، مسئله عینیت وجود و ماهیت واجب‌الوجود است؛ به عبارت دیگر واجب حقیقتی غیر از وجودش ندارد. از جمله اشکال -هایی که مطرح شده، به همین مطلب مربوط است. صدرالدین قونوی می‌نویسد: «اینکه واجب‌الوجود (وجود بشر لا) مبدأ برای غیر است، یا به دلیل موجود بودنش است، یا به دلیل موجود بودن با سلبی که همراه دارد. در حالت اول لازم می‌آید که همه موجودات این چنین باشند و حال آنکه این لازمه باطل است. در حالت دوم لازم می‌آید که سلب، جزئی از علت ثبوت باشد و این نیز باطل است. پس واجب حقیقتی غیر از وجودش دارد» (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۱۹۹). آنچه در فهم بیشتر این اشکال باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اولاً، قونوی مقدم بر این اشکال بیان می‌کند: تعیین داشتن واجب‌الوجود در عقل، امری مسلم است؛ زیرا برای خداوند اموری سلب و مواردی اثبات می‌شود و بدون تعیین این اثبات و نفی برای او معنا نخواهد داشت (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۱۹۸)؛ ثانیاً، او وجود را مفهومی واحد و مشترک بین موجودات می‌داند و چون این مفهوم از حقیقتی واحد در خارج حکایت می‌کند، پس باید اقتضایی که این مفهوم نسبت به موجودات دارد، نیز واحد باشد. این اقتضاء سه حالت دارد: وجود یا اقتضای ماهیتی را دارد (بشرط شیء)، یا اقتضا ندارد (بشرط لا) و یا لاقتضاء است (لابشرط) (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۱۹۸). آنچه خواجه در پاسخ به این اشکال مطرح می‌کند، همان مبنای ابن‌سینا در مورد اعتبارات وجود است. او با پیش کشیدن بحث مشکک بودن مفهوم وجود، بیان می‌کند که اگرچه مفهوم وجود واحد است، ولی در صدق بر افرادش متفاوت است و بر همین اساس (تشکیک) اقتضائاتی هم که مفهوم وجود دارد، مختلف می‌شود؛ از این رو وجود برای برخی موجودات اقتضاء دارد ماهیتی با آن لحاظ نشود و در بعضی دیگر اقتضای ماهیت را دارد (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۲۲۲-۲۲۳).

تشکیکی که در اینجا از آن بحث می‌شود، تشکیک مفهومی است (تشکیک عامی)؛ از این رو، این اختلاف تشکیکی، تمایزی خارجی در نفس وجود بین موجودات را ثابت نمی‌کند و فقط در مفهوم به اضافه و نسبتی که با مصداق دارد، جاری می‌شود. همین امر باعث می‌شود بحث حصص وجود (که در کلام ابن‌سینا به آن اشاره شد) به میان آید.

خواجه نصیر تصریح می‌کند که واجب‌الوجود معلوم بالکنه نیست و آنچه ما از آن تعقل می‌کنیم همین مفهوم وجود مقید به قید سلبی است (حصه‌ای از وجود) (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۲۲۴). پس مفهوم

وجود دارای حصصی است و این حصص به تناسب اقتضات و شروطی (اضافات و نسب) که همراه دارند، اختلاف پیدا می‌کند. این اختلاف سبب نوعی اولویت و اقدمیت می‌شود و به واسطه آن، تشکیک در مفهوم وجود رقم می‌خورد. خواجه در توضیح کلام ابن‌سینا که می‌نویسد: «وجود در تعریف واجب تعالی داخل می‌شود، همانند داخل شدن جنس و فصل در تعریف بسائط که عقل (باوجود بساطتشان) برای آنها جنس و فصل فرض می‌کند» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۳۵) بیان می‌کند که مراد شیخ از این کلام، مفهوم وجود است که بر موجودات به تشکیک حمل می‌شود و به منزله جنس برای واجب است که با قیدی سلبی که به منزله فصل است تقیید می‌خورد تا مختص به وجود واجب شود (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۲۲۶).

به دو نکته مهم باید توجه کرد: اولاً، بشرط لا بودن وجود واجب‌الوجود به عقل مربوط است و منافاتی با اعتباراتی مانند «لابشرط» که عرفاً در وجود عینی واجب مطرح می‌کنند، ندارد، اگرچه ممکن است با ادله و قرائن دیگری، نپذیرفتن لابشرط بودن وجود حق، به ابن‌سینا و پیروانش منتسب شود؛ ثانیاً، این اعتبارات در وجود که از نوعی اضافات و نسب نشأت می‌گیرد، منشأ همان اختلافات تشکیکی در مفهوم وجود است.

**اشکال دوم:** این اشکال مربوط به سخن ابن‌سینا و پاسخ خواجه است که در بالا آمد. اینکه وجود، برای حقیقت واجب حکم جنس را دارد و «بشرط لا» به منزله فصل است و لو به اعتبار عقل، آیا منافاتی با وحدت و بی‌نیازی او ندارد؟ (شهرستانی، ۱۴۰۵ هـ ص ۴۴-۴۵) در پاسخ گفته می‌شود، اینکه وجود مشترک گرفته شده است و امتیازاتی برای آن لحاظ می‌شود، به نحوی که مانند جنس و فصل برای واجب است، چیزی جز همان تشکیک نیست، یعنی اختلاف در اینجا به حسب اضافات است؛ بنابراین اینکه شیئی، شیء دیگر را ممتاز از غیر می‌کند، لازم ندارد که آن شیء ممیز جزء آن شیء ممتاز قرار گیرد، پس اگر گفته شود وجود یا واحد است یا به همراه شیئی، لازم نمی‌آید که وجود واحد مرکب از دو چیز باشد. پس مشکک بودن وجود، ترکیب در اقسام و افرادش را لازم ندارد؛ زیرا برای مشکک اعتباراتی با افرادش به شکل اضافه یا سلب هست که به حسب آنها جهات متعددی پیدا کرده است و این جهات و عوارض باعث نمی‌شود که بسیط مرکب شود (طوسی، ۱۳۸۳ ب، ص ۵۲-۵۰، ۶۳-۶۴). علاوه بر این، تمامی این سلب‌ها و اضافات که مربوط به واجب‌الوجود در نسبت با سایر اشیا است، بعد از تحقق آنها توسط واجب است.

**اشکال سوم:** که حصص وجود، از نسب و اضافات و یا سلب آنها از وجود به دست می‌آید و به حسب این اضافات، نوعی استحقاق برای مفهوم وجود در اضافه به مصادیقش حاصل می‌شود و بر اساس آن، مفهوم وجود مشکک خوانده می‌شود. وقتی وجود به وجود واجب بذاته و ممکن بذاته تقسیم

می‌شود و بعد گفته می‌شود وجود برای واجب اولی و اقدم، و برای ممکن غیر اولی و غیر اقدم است، این یک نوع مصادره به مطلوب است؛ زیرا در اینجا وجود به اولی و غیر اولی تقسیم می‌شود و این تقسیم عین همان تقسیم وجود به واجب و ممکن است و همان‌طور که وجود بالسویه شامل دو قسم اخصش یعنی واجب و ممکن می‌شود، بر وجود اولی و غیر اولی نیز بالسویه صادق است (طوسی، ۱۳۸۳، ص ۵۵-۵۶).

این اشکال ناشی از عدم فهم دقیق معنای تشکیک است (طوسی، ۱۳۸۳، ص ۵۶)؛ زیرا اولاً، در اینکه تشکیک نمی‌تواند به مفهوم به‌خودی‌خود مربوط باشد، بحثی نیست (سبزواری، ۱۴۳۲ هـ ج ۱، ص ۱۲۶)؛ ثانیاً، اضافه و نسبتی را که برای مفهوم وجود در مقام صدق بر افراشد است، نباید به‌طور مستقل لحاظ کرد، به‌گونه‌ای که اولویت و غیر اولویت (مثلاً) جزء به حساب آید؛ اگرچه ذهن قادر به چنین کاری است، اما این کار باعث دورشدن از موضع نزاع می‌شود.

### یافته‌های پژوهش

ابن‌سینا برای مفاهیم کلی اعتباراتی ذکر می‌کند. برخی از این مفاهیم، ماهیات‌اند و این اعتبارات در مورد تجرد، یا وابستگی آنها به اشیای دیگر است و مهم‌ترین ثمره آن نشان دادن نحوه اعتبار ماهیت موجود در خارج است. از همین خصوصیت ابن‌سینا استفاده می‌کند و به تبیین و بررسی برخی از مسائل مانند مثل افلاطونی و کلی طبیعی می‌پردازد. یکی دیگر از این مفاهیم کلی، وجود است. ابن‌سینا این اعتبارات را در مفهوم وجود نیز جاری می‌سازد و نتایج متفاوت با آنچه در خصوص ماهیات ذکر شد، می‌گیرد.

دوگانگی و زیادت وجود و ماهیت در ذهن و خارج، در کلام شیخ‌الرئیس مسلم است و مرتکز در ذهن وی اصیل‌بودن وجود است؛ زیرا وجود در خارج در مورد واجب‌الوجود می‌تواند بدون هیچ ماهیتی تحقق داشته باشد. مسئله دیگری که در بررسی اعتبارات وجود، در کلام شیخ حکم مبادی دارد، تباین وجودات است. وقتی این اعتبارات، در وجود لحاظ شود، وجود مجرد «بشرط لا» واجب‌الوجود خواهد بود که در خارج تحقق دارد، اما وجود مجرد «لابشرط»، مفهوم وجود است که جایگاهش فقط ذهن است؛ زیرا این وجود، مشترک بین همه موجودات است و بر آنها حمل می‌شود و اگر بخواهد در اعیان باشد، نباید دارای ماهیت باشد؛ چون در این صورت قابل حمل بر ماهیات متباین به تمام ذات نخواهد بود و وجودی که ماهیت ندارد فقط واجب‌الوجود است که آن هم قابل حمل بر هیچ موجودی نیست، بلکه همه آنها از او سلب می‌شوند. وجود واجب متباین با دیگر وجودات است، اگرچه در اضافه و نسبت

به آنها است. پس تباین وجودات و عدم اشترک واجب تعالی با غیر خودش در وجود، مانع از این است که ابن سینا وجود واجب را مجرد لایبشرط بداند.

تشریح و تحلیل چنین اعتباراتی در وجود به این نتایج منتهی می‌شود که ابن سینا با جریان آنها در مفهوم وجود و با استفاده از برهان، حصصی از وجود را به دست می‌آورد که از نحوه‌های مختلف وجود حکایت می‌کند و باعث می‌شود مفهوم وجود بر افرادش به صورت‌های مختلف صدق کند و به عبارت دیگر مشکک باشد. آنچه در به‌دست‌آوردن این حصص پایه و اساس به حساب می‌آید، اضافات و نسبی است که موجودات در ارتباط با یکدیگر دارند. این اضافات و نسب از طرفی با برهان ثابت شده است، پس ارزش شناختی دارد و از طرفی چون بیرون از ذات موجودات و بعد از تحقق آنها است، باعث ترکیب و نیز به‌همراه‌آوردن حقیقتی غیر از ذات شیء نمی‌شود.

این معنا از اعتبارات برای مفهوم وجود با نظر به افرادش، منافاتی با اعتباراتی که عرفا در حقیقت وجود جاری می‌سازند، ندارد. این ادعا را می‌توان از اشکالاتی که با اشعار به این اعتبارات بر تعدادی از مسائل فلسفی می‌شود و پاسخ‌های ارائه شده به آنها، دریافت کرد. البته ممکن است با ضمیمه کردن مبانی دیگر ابن سینا، این اشکال‌ها را به نحوه‌ای دیگر بر آن مسائل وارد دانست که دیگر بحث از حیطة اعتبارات وجود خارج می‌شود.

## فهرست منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، *الاثارات و التنبيهات*، قم، نشر البلاغه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴هـ)، *التعليقات*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۳۴هـ الف)، *الشفاء (الالهيات)*، قم، ذوی القربی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۸۰م)، *عيون الحكمة*، بیروت، دار القلم.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۳۴هـ ب)، *المقولات: منطق الشفاء*، قم، ذوی القربی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۷)، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، تهران، دانشگاه تهران.
- اسفراینی، فخرالدین (۱۳۸۳)، *شرح النجاة*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۵۹)، *بنیاد حکمت سبزواری یا تحلیلی تازه از فلسفه حاج ملاهادی سبزواری*، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
- بهمینیار (۱۳۷۵)، *التحصیل*، تهران، دانشگاه تهران.

دوانی، محمد بن اسعد (۱۴۱۱هـ)، ثلاث رسائل (و بذيله رسالة هياكل النور)، مشهد، بنياد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

سبزواری، ملا هادی (۱۹۸۱م)، التعليقات على الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، بيروت، دار احياء التراث العربي.

سبزواری، ملا هادی (۱۴۳۲هـ)، شرح المنظومه، بيروت، مؤسسه التاريخ العربي.

شريف جرجانی، علی بن محمد (بی تا)، حاشیه بر شرح المطالع، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره ۱۰۳۲۵).

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۰۵هـ)، مصارعة الفلاسفة، قم، مکتبه آیت الله المرعشی.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۸۳ الف)، اجوبة المسائل النصيرية، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۷هـ)، تجريد الاعتقاد، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵)، شرح الاشارات و التنبیهاث مع المحاکمات، قم، نشر البلاغه.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۸۳ ب)، مصارع المصارع، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل.

قیصری، داود بن محمود (۱۳۸۱)، رسائل قیصری: رسالة في التوحيد و النبوة و الولاية، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

قیصری، داود بن محمود (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷)، شرح الهیات شفاء، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۳)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا.

مظفر، محمدرضا (۱۳۹۱)، اصول الفقه، قم، دار الفکر.

ملا اولیاء (بی تا)، حاشیه بر الهیات الشفاء (چاپ سنگی)، قم، بیدار.

ملا صدرا، محمد ابن ابراهیم (بی تا)، الحاشیة على الهیات الشفاء، قم، بیدار.

ملا صدرا، محمد ابن ابراهیم (۱۹۸۱م)، الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، بيروت، دار احیاء التراث العربي.

میرداماد، محمدباقر بن محمد (۱۳۸۱)، مصنفاث میرداماد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

نراقی، ملا مهدی (۱۳۸۰)، شرح الالهیات من کتاب الشفاء، قم، کنگره بزرگداشت محققان نراقی.  
هیدجی، محمد بن معصوم علی (۱۳۹۱)، تعلیقات الحکیم الهیدجی علی شرح المنظومة فی المنطق و  
الحکمة، قم، بیدار.

